

توسعه اقتصادی^۱

(با تأکید بر مبانی فکری و نظری غفلت از تولید)

مترجمان: آمنه خوشبخت،* محمد اخباری** و اسمعیل محمدجانی***

چکیده^۲

طراحی و تنظیم الگوی مناسب توسعه اقتصادی و استفاده از آموزه‌ها و تجربه‌های اقتصادهای توسعه‌یافته در کشورهای در حال توسعه و کمتر توسعه‌یافته بایستی همواره مورد توجه برنامه‌ریزان و سیاست‌گذاران اقتصادی قرار داشته باشد. در این مقاله، موضوع مهم غفلت از اهمیت تولید در اقتصاد که در بسیاری از کشورهای توسعه‌نیافته مشهود است، مورد توجه قرار می‌گیرد. تجربه نشان داده است که غفلت از تولید به یک دید بسیار ناقص از رفاه افراد منجر شده است. بر این اساس، تصویر مردم به‌عنوان مصرف‌کننده نه به‌عنوان تولیدکننده موجب شده تا موضوع‌های مربوط به اشتغال، کیفیت مشاغل و رفاه نیروی کار از دستور کار سیاست‌های دولتی حذف شوند. در این بررسی، مبانی فکری ناظر بر غفلت از تولید حول سه محور مهم تجزیه و تحلیل می‌شوند؛ این محورها عبارتند از "ظهور نئولیبرالیسم"، "واکنش انسان‌گرایان به موضوع قدیمی توسعه تولیدمحور" و "فراگیرشدن موضوع اقتصاد خدماتی پسا صنعتی".

واژگان کلیدی: توسعه اقتصادی، نئولیبرالیسم، انسان‌گرایان، پسا صنعتی.

طبقه‌بندی JEL: O10, O15, O25, O31, O38

۱. ترجمه‌ای است از: Chang, Ha Joon. (2018). Economic Development, University of Cambridge.

www.cambridge.org/core

a.khoshbakht@cbi.ir

m.akhbari@cbi.ir

e.mohamadjani@cbi.ir

* دکترای اقتصاد، پژوهشگر بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران

** دکترای اقتصاد، مدیر اداره بررسی‌ها و سیاست‌های اقتصادی

*** معاون اداره بررسی‌ها و سیاست‌های اقتصادی

۲. چکیده توسط مترجمان تهیه شده است.

چرا کشورهای فقیر، فقیرند؟

معروف است که جرج. دابلیو - بوش شکایت می‌کرده است که مشکلی که با فرانسوی‌ها وجود دارد، این است که آنها در زبان خود واژه‌ای برای کارآفرینی^۱ ندارند. شاید زبان فرانسه آقای بوش به اندازه کافی خوب^۲ نبوده، اما آنچه او بیان کرده است یک تعصب نسبتاً رایج انگلیسی-آمریکایی علیه فرانسه به‌عنوان یک کشور غیرپویا و واپس‌گرا که پر از دیوان‌سالاری قدیمی، پیشخدمتان پرمدعا و کشاورزان گوسفند سوز^۳ است. این برداشت از فرانسه همان‌گونه که در ادامه نشان داده می‌شود، اشتباه، ولی چشم‌انداز پس نظر آقای بوش به‌طور عام پذیرفته شده است - شما برای داشتن یک اقتصاد موفق، به افراد کارآفرین نیاز دارید.

بر اساس این دیدگاه، فقر کشورهای در حال توسعه به نبود کارآفرینی مربوط است. بنابراین، زمانی که افراد از کشورهای ثروتمند به کشورهای در حال توسعه سفر می‌کنند با افرادی روبه‌رو می‌شوند که وقت خودشان را به بیهودگی در کافه‌ها می‌گذرانند، آنها می‌گویند به آقایانی که دور هم نشسته‌اند و یازدهمین فنجان چای نعنای خود را می‌نوشند و قلیان می‌کشند، نگاه کنید؛ این کشورها واقعاً برای خارج‌شدن از فقر به محرک‌ها و تکانه‌های بیشتری نیاز دارند.

با این حال، هر کسی که اهل یک کشور در حال توسعه باشد یا برای مدتی در آنجا زندگی کرده باشد، می‌داند که کشورهای در حال توسعه مملو از کارآفرین هستند. در کشورهای در حال توسعه مردان، زنان و کودکانی را می‌بینید که سعی در فروش هر چیزی که شما فکرتان را بکنید، دارند یا حتی چیزهایی می‌فروشند که شما پیش از این فکر نمی‌کردید که قابل خرید و فروش باشند. در بسیاری از کشورهای فقیر شما می‌توانید برای انجام کارهای اداری که به دلیل ازدحام نیازمند صرف وقت بیشتر است، جایی نزدیک به نفرات اول صف (که توسط صف نگه‌دارهای حرفه‌ای فروخته می‌شود) بخرید، یا چند مسافر اضافی برای ماشین خود برای اینکه امکان رانندگی در مسیر ویژه

1. Entrepreneurship

2. Up To Scratch

۳. گوسفند سوزی یک سنت قدیمی در میان کشاورزان فرانسه است که در گذشته برای نشان‌دادن ناراضی و اعتراض

خود انجام می‌دادند (زرافشان ۱۳۹۷).

اتومبیل را داشته باشید، یا مجوز راه‌اندازی یک بازار در گوشه خیابان خاص (که شاید توسط رئیس پلیس محلی فاسد فروخته شود) یا حتی یک مکانی برای گدایی (که توسط اراذل و اوباش محلی به شما فروخته شده) را بخرید.

در مقابل، بیشتر شهروندان کشورهای ثروتمند حتی به اینکه کارآفرین شوند، نزدیک هم نشده‌اند. بیشتر آنها برای یک شرکت تجاری کار می‌کنند. برخی از آنها برای انجام کارهای تخصصی، هزاران هزار یا حتی میلیون‌ها نفر را به کار می‌گیرند و در این راه، رؤیاهای کارآفرینی دیگران را تحقق می‌بخشند.

بر اساس پژوهش انجام‌شده توسط سازمان همکاری و توسعه اقتصادی (OECD)^۱، در بیشتر کشورهای در حال توسعه ۳۰ تا ۵۰ درصد از نیروی کار غیرکشاورزی خویش‌فرما (دارای شغل مستقل) هستند (این نسبت در بخش کشاورزی حتی بالاتر است). در تعدادی از فقیرترین کشورها، نسبت افرادی که به‌عنوان کارآفرین فردی، کار می‌کنند، خیلی بالاتر از نسبت اشاره‌شده در پژوهش OECD هستند [مثلاً]: ۶۶/۹ درصد در غنا، ۷۵/۴ درصد در بنگلادش و در بنین^۲ این نسبت ۸۸/۷ درصد بوده که خیره‌کننده است. در مقابل، تنها ۱۲/۸ درصد نیروی کار غیرکشاورزی در کشورهای توسعه‌یافته، خویش‌فرما هستند. در بعضی کشورها حتی این نسبت به یک‌دهم هم نمی‌رسد، [مانند] نروژ ۶/۷ درصد، آمریکا ۷/۵ و ۸/۶ درصد در فرانسه، از این‌رو شکایت آقای بوش در خصوص فرانسه یک حالت کلاسیک از ضرب‌المثل دیگ به دیگ می‌گه روت سیاه^۳ را نشان می‌دهد. حتی با خارج کردن گروه کشاورزان که ممکن است این نسبت را افزایش دهد، احتمال این‌که به‌طور متوسط یک فرد در کشور در حال توسعه کارآفرین شود، دو برابر بیشتر از همین احتمال در یک کشور توسعه‌یافته است (۳۰ درصد در مقابل ۱۲/۸ درصد). اگر آمار بنگلادش (با در نظر گرفتن کشاورزان) را با آمار آمریکا (۷۴/۵ درصد در مقابل ۷/۵ درصد) مقایسه کنیم، تفاوت ۱۰ برابر است. در یک حالت

1. OECD. (2009).

2. Benin

3. Pot Calling The Kettle Black.

خیلی خاص، احتمال این‌که یک فرد در کشور بنین کارآفرین شود، حدود ۱۳ برابر احتمال کارآفرینی یک فرد در کشور نروژ است (۸۸/۷ درصد در برابر ۶/۷ درصد).

افزون بر این، حتی افرادی که در کشورهای ثروتمند کسب و کاری را مدیریت می‌کنند، مجبور نیستند که مانند هم‌تایان خود در کشورهای فقیر کارآفرین باشند. برای کارآفرینان کشورهای در حال توسعه کارها همواره خوب پیش نمی‌رود و اغلب نیرویی وجود دارد که پیشرفت برنامه تولید را متوقف می‌کند. گمرک‌ها قطعات یدکی مورد نیاز برای تعمیر ماشین را ترخیص نمی‌کنند، از سوی دیگر، این قطعات خود به دلیل مشکلات مربوط به مجوز خرید با دلار آمریکا نیز با تأخیر وارد شده‌اند. همچنین، کامیون‌های حمل بار به دلیل کیفیت نامناسب جاده مثل همیشه خراب‌شده و نهاده‌ها به‌موقع دریافت نمی‌شوند. صاحب‌منصبان محلی برای گرفتن رشوه همواره قوانین را دور می‌زنند و حتی قوانین جدید نیز وضع می‌کنند. غلبه بر تمامی این موانع، به چابکی فکری و توانایی انجام سریع امور نیاز دارد. به‌طور کلی، اگر یک تاجر متوسط آمریکایی مجبور به مدیریت یک شرکت تجاری کوچک در مپوتو یا پنوم پن^۱ باشد، بیشتر از یک هفته در برابر چنین مشکلاتی دوام نخواهد آورد.

بنابراین، با یک معمای آشکار روبه‌رو هستیم. در کشورهای در حال توسعه -در مقایسه با کشورهای ثروتمند- به‌طور نسبی تعداد افراد بیشتری درگیر فعالیت‌های کارآفرینانه هستند. مهم‌تر از همه، مهارت‌های کارآفرینی آنها بسیار بیشتر و سخت‌تر از مهارت‌های هم‌تایان خود در کشورهای ثروتمند آزموده می‌شود، پس، چگونه این کشورهای کارآفرین‌تر، فقیرتر هستند؟

رایج‌ترین پاسخ در دهه اخیر این بوده که افراد فقیر در کشورهای در حال توسعه، برخی نهاده‌های حیاتی به‌ویژه اعتبار [مالی] را ندارند تا بتوانند با آنها کارآفرینی را عملیاتی کنند. این تفکر، همان چیزی است که به‌عنوان پشتوانه جنبش مشهور تأمین مالی خرد (سیاست اعطای تسهیلات خرد به افراد فقیر برای راه‌اندازی کسب و کار جدید و کسب استقلال بیشتر) قرار داشته یا حداقل در حد یک نظریه است.

با وجود امید زیادی که این تفکر ایجاد کرد، گسترش تأمین مالی خرد اقدام مؤثری در خارج کردن افراد از فقر انجام نداد. دلایل زیادی پشت این موضوع بود، از قبیل: اعمال نرخ‌های بهره بسیار بالا که به‌نوعی توسط نهادهای تأمین مالی خرد^۱ با نرخ سالانه ۴۰ تا ۵۰ درصد حتی در برخی موارد به ۱۰۰ یا حتی ۲۰۰ درصد نیز می‌رسید. از سوی دیگر، قابلیت‌های تولیدی^۲ پایین افرادی که وام می‌گرفتند یک عامل کلیدی این مسأله است. اجازه بدهید این موضوع را با یک مثال توضیح دهم. در سال ۱۹۹۷ بانک گرامین^۳ بنگلادش با همکاری تلنور^۴ شرکت تلفن نروژ، به زنان برای خرید و اجاره تلفن، تسهیلات خرد اعطا کرد. در ابتدای کار، این بانوان تلفنچی^۵ برای کشوری با متوسط درآمد سرانه‌ای حدود ۳۰۰ دلار، درآمد بسیار خوب سالانه حدود ۷۵۰ تا ۱۲۰۰ دلار ایجاد کردند. حال آن‌که در سال ۲۰۰۵ این کسب و کار اشباع شد و درآمد این افراد به‌طور متوسط به حدود ۷۰ دلار در سال رسید، این در حالی بود که متوسط درآمد ملی کشور به بیش از ۴۵۰ دلار در سال افزایش یافته بود.

به‌یقین، اگر به‌طور پیوسته طیف جدیدی از این نوع کسب و کار در این حوزه ایجاد می‌شد، این مسأله به‌وجود نمی‌آمد. به عنوان مثال، با کاهش سودآوری اجاره تلفن، شما می‌توانستید با ساخت و عرضه تلفن‌های همراه یا نوشتن نرم‌افزارها برای بازی‌های کامپیوتری [معرفی محصول جدید] سطح درآمد خود را حفظ کنید. البته که شما به غیرعملی بودن این پیشنهاد هم توجه دارید؛ پر واضح است که بانوان تلفنچی بنگلادشی توانایی انجام فعالیت‌هایی مانند ساخت تلفن یا طراحی نرم‌افزار را ندارند. این مثال نشان می‌دهد که تأمین مالی خرد در عمل شکست خورده است؛ چرا که با وجود قابلیت تولیدی پایین افراد، تنها دامنه محدودی از کسب و کارها وجود دارد که افراد فقیر در کشورهای در حال توسعه می‌توانند انجام دهند. [گفتنی است] این کسب و کارها نیز به سرعت اشباع می‌شوند.

-
1. Microfinance Institutions
 2. Productive Capabilities
 3. Grameen Bank
 4. Telenor
 5. Telephone Ladies

وضعیت فعلی گفتمان توسعه

غفلت از تولید

داستان کوتاهی که در مورد تأمین مالی خرد در بخش پیشین بیان کردیم، حاکی از وضعیت فعلی توسعه است. تا دهه ۱۹۷۰ یک اجماع عمومی بر آن بود که توسعه اقتصادی ضرورتاً به تبدیل توانایی‌ها به تولید-یعنی قابلیت‌های تولیدی-مربوط می‌شود؛ اگرچه در خصوص چگونگی دستیابی به این قابلیت بحث‌های عمیقی وجود داشته است. در واقع، هنوز خیلی از ما به‌صورت غریزی چنین دیدگاهی را نسبت به توسعه داریم. به عنوان مثال، همین موضوع خودداری از طبقه‌بندی کشورهای نفتی با درآمد بالا به عنوان کشورهای توسعه‌یافته، به این معناست که در واقع ما به‌طور ضمنی اعتراف می‌کنیم که دستیابی به درآمد بالا از طریق یک منبع بادآورده، توسعه اقتصادی محسوب نمی‌شود. در مقابل، پس از جنگ جهانی دوم، سطح درآمد آلمان تا سطح درآمد پرو یا مکزیک کاهش یافت، اما تعداد کمی از افراد در آن زمان ادعا داشتند که آلمان [کشور توسعه‌یافته پیش از جنگ] باید به‌عنوان یک کشور "در حال توسعه" بار دیگر طبقه‌بندی شود؛ چرا که مردم باور داشتند که آلمان هنوز قابلیت‌های تولیدی لازم برای بازیابی سریع سطح زندگی پیش از جنگ را دارد و بازسازی آلمان تقریباً در حدود ۱۰ سال انجام شد. این مثال‌ها نشان می‌دهند که ما به‌طور غیرمستقیم می‌گوییم که توسعه اقتصادی به‌جای مدیریت ساده منابع، ایجاد قابلیت‌های تولیدی است. با این حال، در سه دهه گذشته، دیدگاه غالب در خصوص توسعه بر این اساس بوده است که توسعه اقتصادی به معنای کاهش فقر و تأمین گسترده نیازهای اساسی است؛ همانند آنچه در اهداف توسعه هزاره سازمان ملل آمده که موارد زیادی بجز تولید را در بر دارند.^۱

۱. اهداف توسعه هزاره: ۱. ریشه‌کنی فقر و گرسنگی شدید؛ ۲. کسب تحصیلات ابتدایی همگانی؛ ۳. ارتقای برابری جنسیتی و زنان و توانمندی زنان؛ ۴. کاهش مرگ و میر کودکان؛ ۵. بهبود سلامت مادران؛ ۶. مبارزه با بیماری‌هایی مانند ایدز، مالاریا و بیماری‌های دیگر؛ ۷. اطمینان از پایداری محیط‌زیست و ۸. ایجاد مشارکت جهانی برای توسعه.

مبانی تحول بنیادین بحث ما در خصوص توسعه اقتصادی، بر اساس سه روند فکری: "ظهور نئولیبرالیسم"^۱، "واکنش انسان‌گرایان"^۲ به موضوع قدیمی توسعه تولید محور^۳ و "ظهور بحث اقتصاد خدمات پسا صنعتی"^۴ قرار دارد. یکی از مهم‌ترین روندها، ظهور نئولیبرالیسم است؛ یک دکترین اقتصادی که اعتقاد دارد بهترین سیاست اقتصادی نسخه اندکی به‌روزشده از سیاست لیبرال قرن نوزدهم معروف به سیاست مداخله حداقل دولت در امور مربوط به مردم و اقتصاد^۵ است. دلایل فراوانی وجود دارد که چرا ظهور این روند فکری موجب غفلت از تولید شده است: نخست این‌که نئولیبرالیسمی که مبتنی بر (اگرچه مترادف با آن نیست) اقتصاد نئوکلاسیک است، در بیشتر موارد بر مبادلات بازار متمرکز بوده و در مورد تولید حرف زیادی برای گفتن ندارد؛ کوز برنده جایزه نوبل ۱۹۹۲ اقتصاد، نیز این موضوع [یعنی تمرکز صرف بر مبادله بازار] از دیدگاه نئولیبرالیسم را در قالب ضرب‌المثلی با مفهوم این‌که "افراد تنها آجیل‌ها را با توت‌ها در مرز یک جنگل مبادله می‌کردند"^۶ مورد انتقاد قرار داد. دوم، در نظریه اقتصادی نئولیبرال و نئوکلاسیک، موضوع‌های راجع به ارتقای قابلیت‌های تولیدی کنار گذاشته شده‌اند؛ در این نظریه‌ها، قابلیت‌ها ثابت (داده‌شده) فرض می‌شود. به‌عنوان مثال، در نظریه تجارت نئوکلاسیکی فرض می‌شود همه کشورها قابلیت‌های یکسانی در بهره‌برداری از تکنولوژی دارند، بنابراین، بر اساس این نظریه اگر گواتمالا بی‌ام دابلیو تولید نمی‌کند، به این دلیل نیست که این کشور قادر به تولید نبوده، بلکه، گواتمالا نباید (و نمی‌خواهد) تولید کند، چرا که تکنولوژی تولید بی‌ام دابلیو، سرمایه بیشتر و نیروی کار کمتر می‌خواهد در حالی که گواتمالا به‌طور نسبی نیروی کار بیشتری در مقایسه با سرمایه دارد. سوم، دیدگاه‌های نئولیبرالی یا اعتقاد به قدرت بازار آزاد، منتقد هر نوع تلاش هدفمندانه برای افزایش قابلیت‌های تولیدی از طریق مداخله دولت

1. Neo-Liberalism
2. Humanist
3. Production-Oriented Development
4. Post-Industrial Service Economy
5. Laissez-Faire
6. Coase
7. Coase. (1992). p718

بودند. این سیاست‌ها در قلب تفکر اولیه توسعه قرار داشتند و بر اساس این دیدگاه در بهترین حالت بی‌فایده و در بدترین حالت ضد تولید بوده‌اند.

روند دیگر فکری عامل کاهش توجه به تولید از جناح چپ سیاسی می‌آید. از دهه ۱۹۸۰، یک واکنش انسان‌گرایانه - که با رویکرد توانمندسازی انسانی آمارتیا سن ارائه شد - در مقابل آنچه به‌عنوان تعصبات رویکرد جمع‌گرایی^۱ [او] مادی‌گرایی در بحث‌های اولیه توسعه شناخته شده بود، قرار گرفت. نظریه‌های اولیه توسعه در بیشتر موارد به تغییر ساختار تولید از طریق سیاست‌های تأثیرگذار بر متغیرهای کل مانند سرمایه‌گذاری و عرضه کل نیروی کار مربوط می‌شدند. در بعد عملی این نظریه‌ها، افراد، فراموش شده و بدتر از آن به اسم یک چیز بهتر به نام توسعه اقتصادی سرکوب شده‌اند. این موضوع، انسان‌گرایان را وادار کرد تا بر ضرورت افزایش قابلیت‌های افراد از طریق بهداشت، آموزش و توانمندسازی آنها - همان‌طور که در اهداف هزاره توسعه سازمان ملل آمده - تأکید کنند.

واپسین مورد، ظهور بحث اقتصاد خدماتی پسا صنعتی بود که به‌طور غیرمستقیم به تضعیف انگیزه تولید کمک کرد. بر اساس این دیدگاه، افزایش درآمد موجب انتقال تقاضا به سمت خدمات و کم‌اهمیت شدن تولید فیزیکی می‌شود. طرفداران این عقیده سوئیس و سنگاپور را به‌عنوان نمونه اقتصادهای موفق مبتنی بر خدمات معرفی می‌کنند. موضوع توسعه مبتنی بر رشد و رقابت‌پذیری^۲ تقریباً به‌طور کامل در این گفتمان نادیده گرفته شده است. همزمان، به‌طور ضمنی فرض شده که حتی فقیرترین کشورها قابلیت رقابت در خدمات را دارند و مثلاً می‌توانند مراکز تلفن راه‌اندازی کنند، ولی آنها به‌راحتی نمی‌توانند کارخانه اتومبیل‌سازی بسازند. داستان موفقیت هند با صادرات خدمات عموماً به عنوان مثالی برای اثبات این موضوع ارائه می‌شود.

حال، اجازه دهید که سه‌گانه استدلال‌های - دیدگاه نئولیبرال، دیدگاه انسان‌گرایان و گفتمان پسا صنعتی - را که موجب غفلت از تولید در گفتمان‌های امروز شده، به‌صورت انتقادی بررسی کنیم. با توجه به دیدگاه نئولیبرال شواهد تاریخی فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد نه تنها صنعتی شدن

1. Collectivist

2. Productive Development

برای توسعه اقتصادی ضروری است، بلکه این موضوع به خودی خود از طریق نیروهای بازار حاصل نمی‌شود.

نخست این که سیاست‌های نئولیبرالی در ایجاد توسعه اقتصادی در سه دهه اخیر شکست خورده‌اند. در سه دهه اخیر جنوب صحرای آفریقا (آفریقای سیاه) و آمریکای لاتین سیاست‌های نئولیبرالی را با علاقه زیادی، به صورت داوطلبانه و بخشی به صورت اجباری از طریق بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول (که به لحاظ مالی به آنها وابسته بودند) اجرا کرده‌اند. رشد درآمد سرانه از ۳/۱ درصد در آمریکای لاتین و ۱/۶ درصد در جنوب صحرای آفریقا طی "روزهای بد" مداخله‌گری دولت در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به ترتیب به ۰/۸ و ۰/۲ درصد در دوره حاکمیت ۳۰ ساله نئولیبرالیسم در دوره ۱۹۸۰ تا ۲۰۱۰ سقوط کرد. اگرچه یک افزایش شدید رشد در هر دو منطقه در دهه اخیر و پس از آن وجود داشته، ولی این موضوع به میزان زیادی به افزایش قیمت مواد اولیه^۲ [کالاهایی که برای تولید کالاها و خدمات دیگر استفاده می‌شوند] و نه به ایجاد قابلیت‌های تولیدی مربوط بوده است.

افزون بر این، همان‌طور که در مقاله خودم (چانگ ۲۰۰۲، ۲۰۰۷) نشان داده‌ام، تقریباً تمام کشورهای ثروتمند امروزی - شامل انگلیس و آمریکا که به‌عنوان کشورهای مبدع تجارت آزاد و بازار آزاد شناخته شده‌اند - با مداخله دولت از طریق حمایت از تجارت، اعطای یارانه‌های صنعتی، ایجاد شرکت‌های دولتی و تنظیم مقررات سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی پیشرفت کرده‌اند. در دیدگاه انسان‌گرایان، مشکل عدم علاقه‌مندی آنها به افزایش قابلیت‌های تولیدی نیست؛ بلکه آنها به این امر علاقه‌مند هستند. مشکل آنها این است که تلاش می‌کنند قابلیت [توانمندی] افراد را از طریق سرمایه‌گذاری در بهداشت و آموزش افزایش دهند. حال آنکه، قابلیت‌های تولیدی محدودی وجود دارند که با رشد فردی، توسعه می‌یابند.

نخستین نکته در این حوزه، آن است که ایجاد قابلیت‌های تولیدی در دنیای جدید اساساً در سطح شرکت‌های تجاری و نه در سطح فردی انجام می‌شود. به بیان دیگر، چیزی که آمریکا یا آلمان را

1. Bad Old Days

2. Commodity Boom

از فیلیپین و نیجریه متمایز می‌کند، بوئینگ‌ها و ولکس واگن‌های آنهاست. نه اقتصاددان‌ها یا پزشک‌های‌شان (در کشورهای فیلیپین و نیجریه تعداد زیادی پزشک و اقتصاددان وجود دارد). دوم، افزون بر ایجاد شرکت‌های تجاری، شما به ایجاد یک مجموعه از نهادهایی نیاز دارید که به فعالان اقتصادی کمک و آنها را تشویق کنند تا با هم کار کنند؛ به عنوان مثال، می‌توان به مشارکت کار و سرمایه در بنگاه‌ها، تعامل‌های درون و میان‌بخشی، تعامل دولت و بخش‌های تجاری (شامل تمام بخش‌ها از جمله بخش صنعت) مشارکت صنعت و دانشگاه و موارد دیگر اشاره کرد. یک راه ساده برای درک اهمیت ابعاد کلان^۱ قابلیت‌های تولیدی، یادآوری این موضوع است که چطور وقتی یک مهندس کشور فقیر به یک کشور توسعه‌یافته از نظر اقتصادی مهاجرت می‌کند، بهره‌وری آنها بسیار زیاد می‌شود. غفلت از ابعاد کلان توسعه مبتنی بر رشد و رقابت‌پذیری یک شکاف مهم در دیدگاه "انسان‌گرایان" است.

دیدگاه اقتصاد پسا صنعتی نیز نقاط ضعف اساسی دارد؛ نخست اینکه افزایش سهم خدمات در تولید به این معنا نیست که دیگر تولید فیزیکی اهمیت ندارد. در واقع، ما در حال مصرف روزافزون کالاهای فیزیکی هستیم و بسیاری از کشورها حتی بیش از هر زمان دیگر به صورت مطلق کالاهای فیزیکی تولید می‌کنند. افزایش سهم خدمات اساساً در نتیجه افزایش سریع بهره‌وری در بخش تولید و در مقابل گران‌تر شدن نسبی خدمات به دست می‌آید.^۲

دومین مورد، این است که بخش زیادی از رشد بهره‌وری اخیر در بخش‌های خدماتی مانند امور مالی و خرده‌فروشی موهومی بوده است. رشد بالای بهره‌وری بخش مالی بر اساس ارزیابی مشکوک دارایی، دستکاری بازار^۳ و حتی گاهی فساد استوار است و همان‌طور که در بحران مالی جهانی ۲۰۰۸ مشاهده شد، هزینه زیادی برای بخش‌های دیگر اقتصادی به همراه دارد. همچنین، بخش زیادی از افزایش بهره‌وری خدمات خرده‌فروشی در کشورهایی مانند ایالات متحده آمریکا و انگلیس به بهای

1. Collective Dimensions

۲. نگاه کنید به: Chang. (2010). ch.9, (2014). ch.7.

3. Market Rigging

کاهش کیفیت خدمات خرده‌فروشی مانند تعداد دستیار فروش کمتر، رانندگی طولانی‌تر تا سوپرمارکت، انتظار بیشتر برای تحویل کالا و موارد دیگر، محقق شده است.

مورد سوم، بیشتر خدمات با ارزش- امور مالی، خدمات مهندسی، خدمات فن‌آوری اطلاعات، مشاوره و موارد دیگر- عمدتاً به بخش صنعت فروخته می‌شوند، بنابراین، بدون پایه قوی صنعتی، این خدمات نمی‌توانند به سرعت رشد کرده و سودآور باشند.

در خصوص داستان‌های موفقیت مبتنی بر خدمات، ضروری است ابتدا به این نکته اشاره شود که سوئیس و سنگاپور که به‌عنوان الگوهای مفروض شکوفایی مبتنی بر خدمات شناخته شده‌اند، در واقع، به معنای واقعی دو کشور صنعتی در جهان هستند. طبق آمار سازمان توسعه صنعتی سازمان ملل متحد (UNIDO)، سوئیس با تولید سرانه برابر ۱۰۱۱۰ دلار، بیشترین میزان تولید صنعتی جهان را ثبت کرده است که با ارزش افزوده بخش صنعت (MVA) اندازه‌گیری می‌شود. ارزش افزوده صنعتی سرانه سوئیس ۹/۵ برابر چین (۱۰۱۱۰ در مقابل ۱۰۶۳ دلار) بوده که به‌عنوان "کارگاه جهانی" در نظر گرفته شده است. سنگاپور، با ارزش افزوده صنعتی برابر ۸۹۶۶ دلار، در جایگاه دوم جهان رتبه‌بندی شده و پس از آن فنلاند (۸۰۹۷ دلار، رتبه ۳)، سوئد (۷۴۱۹ دلار، رتبه ۴) و ژاپن (۷۳۷۴ دلار رتبه ۵) قرار دارند.

داستان موفقیت مبتنی بر خدمات هند نیز بسیار اغراق‌آمیز است. بین سال‌های ۲۰۰۴ (تا آن زمان هند در تجارت خدمات کسری داشت) و ۲۰۱۱، هند مازاد تجارت خدمات برابر ۹/۰ درصد تولید ناخالص داخلی را ثبت کرد که تنها ۱۷ درصد کسری تجارت کالایی کشور (۵/۱ درصد تولید ناخالص داخلی) را پوشش می‌داد. این بدان معناست که اگر هند مازاد تجارت خدمات خود را ۶ برابر نکند (یک سناریوی غیرمحتمل، با علم به اینکه مازاد تجارت خدمات کشور [هند] حتی روند رو به رشد پایداری نیز نداشته است) و بخواهد سرعت جاری توسعه اقتصادی خود را حفظ کند، با مشکل جدی در ترازپرداخت‌ها مواجه خواهد شد.

آیا غفلت از تولید موضوع مهمی است؟

حال، ممکن است بپرسیم که آیا واقعاً مهم است که در تعریف توسعه اقتصادی از موضوع تولید - یا به عبارت دقیق‌تر از قابلیت‌های تولیدی - غفلت کنیم؟ پاسخ من این است که غفلت از موضوع تولید واقعاً مهم است، چرا که این موضوع تبعات منفی متعددی به دنبال خواهد داشت.

نخست این که غفلت از قابلیت‌های تولیدی موجب شد تا افراد زیادی تصور کنند این موضوع که کشورها برای کسب درآمد چه کالایی تولید کنند، اهمیت ندارد؟ عبارت "مهم نیست که شما چیپس سیب‌زمینی یا میکرو چیپس تولید کنید"، اصطلاح معروفی است که از مباحثه سیاست صنعتی شدن دهه ۱۹۸۰ عاریه گرفته شده است. همین موضوع موجب شده تا بسیاری از کشورهای در حال توسعه از وابستگی خود به کالاهای اولیه یا مونتاژ خیلی ساده نیز خوشنود و راضی باشند. حال آن که در بلندمدت، فعالیت‌های مختلف اقتصادی، حوزه‌های متفاوتی را برای گسترش تولید، رشد بهره‌وری و پیشرفت فناوری ارائه می‌دهند. بنابراین، حتی از دیدگاه صرفاً رشدمحور نیز این طرز تفکر به شدت مشکل‌ساز است.

دوم، غفلت از قابلیت‌های تولیدی نیز نشان می‌دهد که ارزیابی ما از سیاست‌های اقتصادی، تورش‌های کوتاه‌مدت پیدا کرده است. سیاست‌های اقتصادی مانند حمایت از صنعت نوزاد یا سیاست‌های افزایش هدفمندانه سرمایه‌گذاری‌ها که مصرف جاری را با دید افزایش بلندمدت قابلیت‌های تولیدی، کاهش می‌دهند، امروزه به راحتی نادیده گرفته می‌شوند.

سوم، غفلت از ابعاد کلان ایجاد قابلیت‌های تولیدی باعث شده است که مردم از مسأله چگونگی ایجاد بنگاه‌های مدرن و نهادهای دیگری که پایه و اساس ایجاد قابلیت‌های تولیدی بوده‌اند، غافل بمانند. البته مباحث زیادی در مورد "توسعه بخش خصوصی" وجود دارد، ولی این موضوع اساساً یک اولویت‌بندی غیرسازنده به مفهوم کاهش مشارکت بخش دولتی از طریق مقررات‌زدایی و کاهش مالیات‌ها بوده که به‌عنوان روشی شناخته شده است که به توسعه خودکار شرکت‌های کوچک و متوسط منجر می‌شود.

چهارم، غفلت از تولید به یک دید بسیار ناقص از رفاه افراد منجر شده است. تصور مردم به‌عنوان مصرف‌کننده نه به‌عنوان تولیدکننده موجب‌شده تا موضوع‌های مربوط به اشتغال، کیفیت مشاغل و رفاه نیروی کار از دستور کار سیاست‌های دولتی ما حذف شوند.

راه پیش رو

با توجه به پیامدهای منفی غفلت از تولید، باید با بازیابی اهمیت جایگاه تولید – به‌ویژه مسأله ایجاد قابلیت‌های تولید جمعی^۱ – در گفتمان خود در مورد توسعه اقتصادی بازنگری کنیم. این بدان معنا نیست که به سادگی به دیدگاه قدیمی تولیدگرایی جمعی در تفکر اقتصادی باز گردیم. بلکه باید تحولات نظری جدید و نگرانی‌های دنیای واقعی را به‌طور همزمان مد نظر داشته باشیم.

اول این که باید نگرش‌های دیدگاه انسان‌گرایان را یکپارچه کرده و توجه بیشتری به جنبه‌های غیرمادی توسعه مانند آزادی، برابری، همبستگی و اجتماع داشته باشیم.

دوم، تأکید بر تولید نباید به معنی غفلت از افراد باشد، همانند آنچه که اغلب در دیدگاه قدیمی تولیدگرا (تولیدمحور) در تفکر سنتی توسعه وجود داشت. باید به‌طور جدی افراد را مد نظر قرار دهیم. باید به افراد نه فقط به‌عنوان مصرف‌کننده (مانند اقتصاددانان لیبرال‌ها) و نه فقط به‌عنوان شهروندانی که حق و حقوقی دارند (مانند رویکرد انسان‌گرایان) بلکه به‌عنوان یک تولیدکننده با در نظر گرفتن جنبه‌های مهم از قبیل استخدام قطعی^۲ (رسمی) و محتوای کاری آنها توجه کنیم.

سوم، با توجه به پیشرفت‌های اخیر در اقتصاد فنآوری و اقتصاد نهادی، برداشت ما از تولید باید افزون بر در نظر گرفتن فنآوری‌ها بر اساس نقش سازمان‌ها، نهادها، فرهنگ و حتی سیاست در فرآیند ایجاد قابلیت‌های تولیدی بهبود یابد.

واپسین نکته این است که باید به پایداری محیط‌زیست توجه داشته باشیم. بر خلاف خرد متعارف، ایجاد قابلیت‌های تولیدی، به‌ویژه در بخش صنعت در پیش‌گیری از/ و سازگاری با تغییرات آب و هوایی بسیار حیاتی است. با توجه به این‌که کشورهای ثروتمند همان کشورهای دارای

1. Collective Productive Capabilities

2. Life Employment

قابلیت‌های فناوری هستند، آنها باید قابلیت‌های تولیدی خود را در زمینه فناوری‌های سبز، بیشتر توسعه دهند. کشورهای در حال توسعه حتی برای غلبه بر پیامدهای نامطلوب تغییر آب و هوا، نیازمند توسعه بیشتر فناوری و ظرفیت‌های سازمانی هستند، که بسیاری از آنها تنها از طریق صنعتی‌شدن قابل دستیابی است.^۱

با اضافه‌شدن اجزای جدید، بسط و تقویت دیدگاه سنتی توسعه اقتصادی تولیدگرا (تولیدمحور)، آسان نخواهد بود، ولی اگر بخواهیم توسعه اقتصادی سریع‌تر و به‌لحاظ اقتصادی و زیست‌محیطی پایدارتری داشته باشیم، این امر کاملاً ضروری است.

منابع

- Chang, H.-J. (2002). *Kicking Away the Ladder – Economic Development in Historical Perspective*. London: Anthem Press.
- Chang, H.-J. (2007). *Bad Samaritans*. London: Random House.
- Chang, H.-J. (2010). *23 Things They Don't Tell You about Capitalism*. London: Penguin.
- Chang, H.-J. (2014). *Economics: The User's Guide*. London: Penguin.
- Coase, R. H. (1992). The Institutional Structure of Production. *American Economic Review*, 82(4), pp. 713–719.
- OECD. (2009). *Is Informal Normal? Towards More and Better Jobs in Developing Countries*. Paris: Organisation for Economic Co-operation and Development (OECD).

